



University of Tabriz-Iran
Quarterly Journal of
Philosophical Investigations
ISSN (print): 2251-7960 (online): 2423-4419
Vol. 13/ Issue.26/ spring 2019

پژوهش‌های فلسفی

فصلنامه علمی-پژوهشی

سال ۱۳ / شماره ۲۶ / بهار ۱۳۹۸

نقد و بررسی تفسیر اخلاقی از استنتاج زیباشناختی در اندیشه کانت*

علی سلمانی**

دانشیار فلسفه هنر، دانشگاه بوعلی سینا (نویسنده مسئول)

داوود میرزایی

دانش آموخته فلسفه هنر، دانشگاه بوعلی سینا

چکیده

نیاز به استنتاج در نقد سوم ناشی از ادعای اعتبار کلی و ضروری حکمی است که ابژکتیو نیست، بلکه سوژکتیو و شخصی است. کانت در بخش استنتاج نقد قوه حکم در صدد پاسخگویی به این مساله است که چگونه یک حکم شخصی می‌تواند ضرورتاً برای همگان معتبر باشد؟ به عبارت دیگر حکم زیباشناسی که اساساً سوژکتیو است چگونه می‌تواند همانند احکام عینی ادعای اعتبار کلیت داشته باشد؟ عده‌ای از مفسران کانتی با اعتقاد به عدم رضایت بخشی مباحث کانت در مورد استنتاج در بندهای رسمی بر آن شده‌اند تا با پیوند دادن زیبایی با اخلاق مبنایی عینی و قابل سنجش برای حکم زیباشناختی فراهم سازند و از این طریق ادعای کلیت احکام زیباشناختی را تبیین نمایند. این مقاله ابتدا بر آن است تا ضمن بیان مباحث اصلی کانت در مورد استنتاج به بررسی قرائت‌های مختلف تفسیر اخلاقی (از استنتاج) و نقد آن بپردازد. به نظر می‌رسد که اعتقاد به دیدگاه اخلاقی در بحث از استنتاج با نقض خودآیینی حکم و در نتیجه مشروط نمودن احکام ذوقی همراه خواهد بود.

واژگان کلیدی: کانت، استنتاج، زیبایی، اخلاق، ایده‌های زیباشناختی.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۹/۲۳ تایید نهایی: ۱۳۹۷/۱۲/۱۰

** E-mail: salmani@basu.ac.ir

مقدمه

به‌طور کلی، استنتاج به معنای تضمین حقانیت قسمی از احکام، زمانی الزامی می‌شود که حکم مدعی ضرورت (یعنی دارای مبنای پیشین) باشد. بر این اساس، هر سه نقد کانت در بخش تحلیل خود دارای بخش استنتاج‌اند. در نقد اول، استنتاج در رابطه با مفاهیم محض فاهمه یا مقولات، در نقد دوم مرتبط با اصول عقل عملی محض و در نقد سوم مرتبط با حقانیت احکام استتیکتی محض است. از نظر کانت استنتاج از معنایی حقوقی برخوردار است. حقوق‌دانان وقتی از حقوق و دعاوی حرف می‌زنند، در یک دادرسی، بین پرسش از حق (*quid juris*) و پرسش از واقع (*quid facti*) فرق می‌گذارند و در جریان مطالبه استدلال در هر دو مورد، پرسش اول را استنتاج می‌نامند که باید حق یا ادعایی قانونی را ثابت کند. بر این اساس، استنتاج فلسفی یا استعلایی در هر یک از سه نقد کانت، به ترتیب، مستلزم توجه به کارگیری مفاهیم محض فاهمه، اصول عقل عملی محض و احکام استتیکتی ذوقی محض است. استنتاج در نقد قوه حکم دارای ماهیت ویژه‌ای است و از این حیث با دو نسخه استنتاج در دو نقد اول متفاوت است، زیرا متعلق استنتاج در آن صورت حکم است. به‌واقع، نیاز به استنتاج در نقد سوم ناشی از ادعای اعتبار کلی و ضروری حکمی است که ایژکتیو نیست، بلکه سوژکتیو و شخصی است. بر این اساس، وظیفه استنتاج در این نقد توجه به حقانیت بخشی چنین ادعای ویژه‌ای است. این نوشتار بر آن است تا ابتدا با طرح موضوع استنتاج از زبان کانت به روشن سازی آن بپردازد. سپس در ادامه انتقادات وارده بر استنتاج کانتی مطرح خواهد شد تا زمینه طرح تفسیر اخلاقی از استنتاج احکام زیباشناختی فراهم گردد. در نهایت بعد از تبیین قرائت‌های مختلف از تفسیر اخلاقی، به نقد و بررسی تفسیر اخلاقی خواهیم پرداخت.

استنتاج در نقد سوم

اگرچه کل مباحث بندهای ۳۰ تا ۵۴ (که بحث کانت درباره هنر زیبا و نبوغ را نیز شامل می‌شود) ذیل عنوان کلی «استنتاج احکام استتیکتی محض» قرار می‌گیرد، ولی از نظر برخی مفسران، با نظر به مباحث خود کانت، بحث اصلی استنتاج در بندهای ۳۰ تا ۳۸ طرح می‌شود (MacMillan, 1985: 48; Allison, 2001: 160؛ ونزل، ۱۳۹۴: ۸۶-۱۸۵). او در این بندها بر آن است تا مبانی ساخت حکم ذوقی مشروع را نشان دهد. به‌دیگر سخن او به این سوال پاسخ می‌دهد که چگونه ممکن است یک حکم شخصی (سوژکتیو)، همانند احکام عینی ضرورتاً برای همگان معتبر باشد؟

در ابتدای بند ۳۰ که به وظیفه، ماهیت و حیطة استنتاج می‌پردازد، بیان می‌شود که گر حکم استتیکتی به عنوان حکمی که با رضایت یا عدم رضایت از صورت ایژه سر و کار دارد، ادعای اعتبار کلی برای هر سوژه داشته باشد، به‌عنوان حکمی که دارای اصلی پیشینی است، باید نیازمند استنتاج باشد. (کانت، ۱۳۸۱: ۲۰۵) روشن است که احکام ذوقی درباره زیبایی طبیعی از این قسم‌اند، زیرا سروکار این احکام به‌طور کلی با دریافت صورت ایژه‌ها است. کانت معتقد است که این استنتاج نباید معطوف به چیزی باشد که در طبیعت والا می‌نامیم، بلکه صرفاً باید معطوف به زیبا باشد، به دلیل اینکه والا در طبیعت (که برخلاف زیبا، ایژه‌ای فاقد صورت و غایت‌مندی است) اصطلاحی است که مسامحتاً به کار می‌رود و صرفاً باید به یک شیوه

اندیشیدن یا حتی مبنای آن در طبیعت انسانی ما اطلاق شود. البته باید به یاد داشت که کانت در انتهای بحث از والایی صریحاً بیان می‌کند که امر والا خو عین مورد تامل نیست، بلکه شیوه تامل ما به اعیان خاص است.

پس استنتاج نزد کانت به معنای توجیه، حقانیت‌بخشی یا مشروع‌سازی است و در نقد سوم موضوع ادعای اعتبار بیناسوبژکتیو کلی حکم ذوقی در مباحث آن به بحث گذارده می‌شود تا برای امکان آن توجیهی مطلوب پیدا شود. در ضمن، چون این ادعا کلی است، یعنی ادعایی است که هیچ استثنایی نمی‌پذیرد، توجیه آن باید به صورت استعلایی انجام شود، یعنی باید مبناهای غیرتجربی یا پیشین برای آن تدارک دیده شود. کانت در این بند از «روش استنتاج احکام ذوقی» سخن به میان می‌آورد و با یادآوری استنتاج در دو نقد اول اعلام می‌کند که در این جا نیاز نیست هم‌چون نقد اول به نحو پیشین اعتبار حکمی را که معرف چستی چیزی است توجیه نموده و یا هم‌چون نقد دوم اعتبار حکمی را که مقرر می‌کند من برای تحقق آن باید عملی را انجام دهم موجه سازیم، بلکه فقط لازم است برای قوه حکم به طور کلی، اعتبار کلی حکمی شخصی را که بیان‌کننده غایت‌مندی سوبژکتیو تصور تجربی از صورت یک اثره است، اثبات کنیم. اگر این اعتبار کلی مبتنی بر مراجعه به آراء دیگران نباشد بلکه صرفاً مبتنی بر خودآیینی سوژه داور و یا همان ذوق خود شخص داور (در نسبت با احساس لذت خود از تصویری معین) باشد، در این صورت چنین حکمی باید از ویژگی منطقی دوگانه‌ای برخوردار باشد. به گفته او تبیین این ویژگی‌ها که به واسطه آن حکم ذوقی از همه احکام شناختی متمایز می‌شود، به تنهایی برای استنتاج این قوه شخصی کافی است، به عبارت دیگر، سروکار استنتاج بیش از هر چیز با همین شرایط کافی حکم ذوقی است. با این اوصاف، شرایطی که در چهار دقیقه برای حکم ذوقی توصیف می‌شوند، اعم از بی‌علقی، هماهنگی آزاد قوا، غایت‌مندی بدون غایت و حتی حس مشترک، همگی شرایط لازم حکم ذوقی به حساب می‌آیند و نه شرایط کافی آن. کانت در بخش استنتاج به شرایط کافی می‌پردازد.

نخستین ویژگی حکم ذوقی عبارت از این است: «حکم ذوقی اثره خود را از حیث رضایت (از زیبایی آن)، همراه با ادعای موافقت هر کس، چنان که گویی حکمی ابژکتیو است، تعیین می‌کند» (همان: ۲۰۸). حال و هوای حرف کانت در این جا «استعلایی» است؛ زیرا حکم ذوقی برخلاف حکم شناختی، حکمی ابژکتیو نیست بلکه ادعای کلی بودن آن، صرفاً چنان است که گویی حکمی ابژکتیو است. حکم ذوقی چیزی نیست جز زیبا نامیدن شیء فقط به دلیل خصلتی که شیء مزبور به واسطه آن خود را با نحوه درک ما از آن سازگار می‌کند، و به این دلیل است احکام ذوقی گویی احکامی ابژکتیوند، بی آن که در اصل ابژکتیو باشند. کانت خصلت حکم ذوقی را یک «ویژگی» می‌داند، زیرا هیچ چیز ویژه‌ای در حکمی شناختی که مدعی کلیت باشد وجود ندارد بلکه این ادعا کاملاً طبیعی است، ولی اگر حکمی استتیک (که حکمی شخصی) مدعی چنین کلیتی باشد، این کلیت شخص یا سوبژکتیو یک ویژگی برای حکم ذوقی محسوب می‌شود، و لذا نوعی شرح استعلایی برای آن لازم می‌آید، که استنتاج استعلایی کانت نیز قصد توجیه همین مسئله را دارد.

کانت در ادامه بحث از نخستین ویژگی حکم ذوقی اعلام می‌کند حکمی که دلیلی بر وجود ذوق شخص است نباید محتاج پرس‌وجوی تجربی در حکم دیگران باشد، بلکه باید به‌نحو پیشین صادر شود. به‌نظر می‌رسد که پیشین بودن در این‌جا صرفاً به‌معنای متکی بر قوه ذوق خود شخص بودن به‌منظور داوری و صدور حکم است. به‌واقع، ادعای این حکم مبنی بر موافقت هر کس با آن در غیاب مفاهیم ابژکتیو، باید با اتکا به ذوق خود شخص صورت پذیرد. پس ذوق به‌همراه ادعای توافق کلی مضمّن در آن صرفاً مدعی خودآیینی است و احکام دیگران را مبنای ایجابی حکم خود ساختن، دگرآیینی است (همان: ۲۱۰) و این دگر آیینی خلوص ذوق را مخدوش می‌سازد.

طبق دومین ویژگی منطقی، حکم ذوقی توسط مبانی اثباتی ایجاب‌پذیر نیست، به‌نحوی که گویی صرفاً سوپژکتیو است» (همان: ۲۱۱). کانت این خصلت حکم ذوق را نیز هم‌چون مورد قبل یک «ویژگی» می‌خواند، زیرا هیچ چیز ارزشمندی در انکار امکان مبانی اثباتی برای حکمی که مدعی اعتبار شخصی یا سوپژکتیو است (هم‌چون احکام ناظر به مطبوعیت) وجود ندارد. ولی اگر در مورد حکمی که مدعی ضرورت است، یعنی خواستار توافق کلی است، این مبانی اثباتی قابل پذیرش نباشد، به‌واقع یک «ویژگی» محسوب می‌شود، لذا این ویژگی نیز حاکی از لزوم نوعی شرح استعلایی برای آن است و همان‌طور که می‌بینیم حال و هوای سخن کانت نیز در این‌جا، هم‌چون ویژگی اول، «استعلایی» است. زیرا اگر حکم ذوقی صرفاً سوپژکتیو باشد هیچ امیدی نمی‌توان به کلیت آن بست. از آنجایی که این حکم ایجاب‌پذیر به‌وسیله مفاهیم (یا مبانی اثباتی) نیست، باید اثبات شود که کلیت و ضرورت آن صرفاً سوپژکتیو است. پس کانت باید در ادامه مبحث استنتاج استعلایی حکم ذوقی نشان دهد چون محتوای یک حکم را به‌طور کلی مفاهیم تشکیل می‌دهند و از آن‌جایی که حکم ذوقی قابل ایجاب به وسیله مفاهیم نیست، چیزی باید جای این مفهوم محض فاهمه را در حکم ذوقی بگیرد. از این رو، او در ادامه اقدام به تصریح این اصل می‌کند و سپس می‌کوشد در بند رسمی استنتاج (بند ۳۸)، این اصل را توجیه یا استنتاج کند.

کانت ابتدا در بند ۳۴ سلباً نشان می‌دهد که اصل ذوق نمی‌تواند ابژکتیو باشد. نباید اصل ذوق را اصلی تصور کنیم که بتوان مفهوم یک ابژه را تحت شرط آن قرار داد و سپس به‌وسیله قیاس نتیجه گرفت که ابژه مزبور زیباست، زیرا ما باید از تصور این ابژه بی‌واسطه احساس لذت کنیم و همان‌گونه که دیدیم این لذت نمی‌تواند توسط هیچ مبانی اثباتی برای‌مان ایجاب شود. او نقادانی چون هیوم را به این خاطر که مبانی اثباتی حکم خود را صرفاً به تأمل در حالت خاص خویش (لذت یا الم) و با قطع نظر از همه دستورالعمل‌ها و قواعد استوار می‌کنند (همان: ۲۱۴) به نقد می‌کشد و چنین اظهار می‌کند که اگرچه تلاش ایشان برای تصحیح و گسترش احکام ذوقی لازم است، ولی صرفاً باید معطوف به پژوهش قوای شناختی و طرز عمل آن‌ها در این احکام و تبیین غایت‌مندی سوپژکتیو متقابل‌شان باشد. نقد ذوق در این معنا عبارت خواهد بود از علمی که نسبت متقابل خیال و فاهمه در تصویری معین و در نتیجه توافق یا عدم توافق آن‌ها را تحت قاعده در می‌آورد و شروط این تحت قاعده در آوردن را نیز مشخص می‌نماید (همان: ۲۱۵). عبارات کانت در این بخش تعیین‌کننده است، زیرا به کشف اصل یا قاعده‌ای برای ذوق می‌انجامد که ابژکتیو نیست و موفقیت یا عدم موفقیت استنتاج او را مشخص خواهد کرد.

کانت بعد از نفی امکان اصل ابژکتیو ذوق، این اصل را اصلی سوژکتیو معرفی می‌کند. فرق حکم ذوقی با حکمی شناختی این است که اولی تصویری را تحت هیچ مفهومی از ابژه قرار نمی‌دهد؛ ولی چون مفاهیم در یک حکم به‌طور کلی محتوای آن را تشکیل می‌دهند و از آن‌جایی که حکم ذوقی قابل ایجاب به‌وسیله مفاهیم نیست، لذا طبق گفته کانت فقط بر «شرط صوری سوژکتیو یک حکم به‌طور کلی» مبتنی است و شرط سوژکتیو همه احکام نیز همان قوه حکم است (همان). این قوه، طبق تصریحات پیشین کانت، عمدتاً به هماهنگی دو قوه مصوره خیال (برای شهود و تجمیع کثرات این شهود) و فاهمه (برای مفهوم به‌مثابه تصور وحدت این تجمیع) محتاج است، ولی نکته بسیار مهم در این‌جا این است که چون حکم ذوقی مبتنی بر هیچ مفهومی از ابژه نیست، پس فقط می‌تواند عبارت باشد از قرار گرفتن خود قوه خیال تحت شروطی که فاهمه به‌طور کلی برای گذار از شهود به مفاهیم نیاز دارد. این شرط همان شرط سوژکتیو صوری یک حکم به‌طور کلی است که جای مفهوم محض فاهمه را در حکم شناختی می‌گیرد. کانت معتقد است که کشف این اصل فقط از طریق بررسی ویژگی‌های صوری احکام زیباشناختی و در نظر گرفتن صورت منطقی آن‌ها به عنوان راهنما امکان پذیر است (همان: ۲۱۶).

کانت در ادامه با یادآوری پرسش‌های عمده فلسفه استعلایی درباره احکام ترکیبی پیشین به نقد اول بازمی‌گردد. به گفته او در بند ۳۶، مفاهیم پیشین وحدت ترکیبی کثرات شهود (مقولات) مستلزم استنتاجی بودند که در نقد اول ارائه شد و به مدد آن‌ها این مسئله حل شد که احکام شناختی ترکیبی پیشین چگونه ممکن‌اند. در نقد عقل محض سروکار کانت با احکام شناختی بود که در آن‌ها مفهوم یک ابژه به‌طور کلی می‌تواند به‌طور بی‌واسطه با ادراک ابژه (که حاوی محمولات تجربی آن است) متحد شود و حکمی شناختی یا تجربی را تشکیل دهد؛ اما در این‌جا نه با احکام شناختی که با احکام استتیک سروکار داریم که در آن‌ها ادراک با احساس لذت و الم متحد می‌شود. این نوع ناظر بر امر مطبوع نیست بلکه یک حکم تأملی صوری است که رضایت را ضرورتاً به همه نسبت می‌دهد یا از همه مطالبه می‌کند و از همین رو باید بر اصلی پیشین استوار باشد که ممکن است صرفاً سوژکتیو باشد. به گفته کانت، این حکم با چنین اصلی نیازمند استنتاجی است که به‌وسیله آن بتوان فهمید چگونه حکمی استتیک می‌تواند مدعی ضرورت باشد، یا به بیان بهتر، احکامی ذوقی ترکیبی پیشین چگونه ممکن‌اند؟ پس این مسئله نقد قوه حکم به همان مسئله عمومی فلسفه استعلایی مربوط می‌شود: چگونه احکام ترکیبی پیشین ممکن‌اند؟ (همان: ۲۱۸)

کانت در ذیل بحثی تکمیلی به این موضوع می‌پردازد که در حکم ذوقی چه چیزی را می‌توان به‌نحو پیشین برای یک ابژه قائل شد. ادراک این امر که تصور یک ابژه بی‌واسطه لذت‌بخش باشد فقط به‌نحو درونی ممکن است و حاصل این امر هم صدور حکمی صرفاً تجربی است. لذا کانت می‌گوید که در حکمی ذوقی نه لذت بلکه اعتبار کلی این لذت است که به‌نحو پیشین به‌مثابه قاعده کلی برای قوه حکم و معتبر برای همه کس تصور می‌شود (همان: ۲۱۹).

استنتاج

بند ۳۸ به بحث استنتاج اختصاص می‌یابد تا توجیهی مطلوب برای ادعاهای حکم ذوقی به دارا بودن اعتبار کلی برای همگان به دست دهد. کانت این بند را «استنتاج احکام ذوقی» می‌نامد و لذا انتظار می‌رود نقطه اوج کل مبحث استنتاج (مبحثی که جمعاً ۲۵ بخش، یعنی از بند ۳۰ تا بند ۵۴، را شامل می‌شود) در همین بند باشد. ولی بند ۳۸ بسیار مختصر است و به زحمت حدود یک صفحه را پر می‌کند. از این رو، از سویی، نباید انتظار داشت که تمام استدلال‌های ضروری برای استنتاج را با جزئیات کامل از نقطه آغاز در این بخش یافت. ولی، از سوی دیگر، بخش مزبور (با توجه به عنوان آن) باید نقطه اوج مبحث استنتاج باشد. پیش‌فرض این بخش آن است که خواننده پیش‌تر مباحث بخش تحلیل امر زیبا را خوانده و نکات اصلی طرح‌شده در آن‌ها را فهمیده است، خصوصاً دقیقه‌های دوم و سوم را (که مفهوم بازی آزاد قوا و اصل پیشین‌غایت‌مندی سوپژکتیو به تفصیل در آن‌ها معرفی می‌شود). لذا این بند می‌کوشد زبده بسیاری از استدلال‌های قبلی را شامل شود و آن‌ها را به صورت اندیشه‌ای واحد متحد کند. ولی این بخش را نباید صرفاً بازگویی آن مباحث دانست؛ زیرا کانت اصل سوپژکتیو ذوق را (که اولین بار در بند ۳۵ کشف کرده بود) در نسبتی وثیق با مباحث مزبور، در کانون استنتاج خود قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که بدون توسل به آن استنتاج تکمیل نمی‌شود. پیش‌فرض او برای تأیید مباحث پیش‌گفته‌اش با جمله‌ای شرطی آغاز می‌شود به این مضمون که اگر بپذیریم در حکم ذوقی رضایت از ابژه با داوری صرف درباره صورت آن پیوسته است، این چیز دیگری نمی‌تواند باشد مگر غایت‌مندی سوپژکتیو آن صورت برای قوه حکم که احساس می‌کنیم با تصور ابژه مزبور در ذهن پیوسته است. ولی چون قوه حکم به لحاظ قواعد صوری داوری‌اش و برکنار از هر ماده (خواه دریافت حسی خواه مفهوم) فقط می‌تواند بر «شروط صوری سوپژکتیو قوه حکم به طور کلی» معطوف باشد که می‌توانیم آن را در همه انسان‌ها از پیش بپذیریم، بنابراین توافق یک تصور با این شروط قوه حکم [که در همگان مشترک است] باید بتواند به نحو پیشین (یعنی ضرورتاً) برای هر کس معتبر دانسته شود؛ یعنی باید بتوان لذت یا غایت‌مندی سوپژکتیو تصور برای نسبت میان قوای شناختی [در بازی آزادشان] در داوری درباره یک ابژه محسوس به طور کلی را حقاً به هر کس نسبت داد (همان: ۲۲۰-۲۱۹).

این استنتاج از جهتی آسان و از جهتی دیگر دشوار به نظر می‌رسد که آسان است، زیرا برخلاف استنتاج در نقد اول، هیچ نیازی به توجیه واقعیت ابژکتیو یک مفهوم (مقولات) ندارد؛ زیرا زیبایی مفهومی از ابژه و حکم ذوقی حکمی شناختی نیست. حکم ذوقی فقط تصدیق می‌کند که ما حق داریم همان شروط سوپژکتیو قوه حکم را که در خودمان می‌یابیم به طور کلی برای هر کس دیگر هم از پیش فرض بگیریم؛ و دشوار است؛ زیرا برخلاف نقد اول، تعیین این که ابژه داده‌شده به طرز درست تحت این شروط مندرج شده یا نه، چندان آسان نیست؛ چون در قوه حکم منطقی ابژه را تحت مفاهیم متعین (مقولات) قرار می‌دهیم، ولی در قوه حکم استتیک‌کی چون مفهوم متعینی در کار نیست، آن را تحت نسبتی صرفاً محسوس میان قوای خیال و فاهمه قرار می‌دهیم که در تصور ابژه متقابلاً هماهنگ‌اند، و این تابع‌سازی (یا اندراج) به سهولت می‌تواند گمراه‌کننده باشد (همان: ۲۲۱-۲۲۰). ولی طبق توضیح مهم کانت هم در پانویس این بند و هم در بخش تذکر منضم به آن، اگر در خصوص این اندراج اشتباهی رخ داده باشد، در این صورت فقط از حقی که یک

قانون به ما می‌دهد در مورد خاص [یا جزئی] استفاده نابه‌جا به‌عمل آمده است، اما خود آن حق، یعنی مشروعیت ادعای قوه حکم که روی توافق کلی حساب می‌کند، به‌طور کلی ملغی نمی‌شود» (همان).

با این اوصاف، استنتاج کانتی در بند ۳۸ مقدماتی به‌قرار زیر داد:

۱. در حکم ذوقی، رضایت از ابژه باید در نسبت با داوری صرف درباره صورت آن باشد، این بدان معناست که استنتاج فقط با حکم ذوقی محض، قطع نظر از هرگونه شرایط خصوصی و فارغ از تمام علاقه‌ها، سروکار دارد.
۲. تعیین این محض‌بودن کار آسانی نیست، بر همین اساس کانت استنتاج را به‌لحنی محتاطانه و با جمله‌ای شرطی آغاز می‌کند، ولی در هر حال امری ممکن است و باید امید داشت که چنین شرایطی قابل وصول است.
۳. داوری صرف درباره صورت تنها با نظر به غایت‌مندی سوپژکتیو یا صوری ابژه برای قوه حکم انجام می‌شود.
۴. قوه حکم از لحاظ قواعد صوری‌اش (که منظور از این، همان داوری صرف درباره صورت ابژه، یعنی جدا از هر ماده، خواه دریافت حسی خواه مفهوم، است) فقط به اصل سوپژکتیو ذوق، یعنی شروط سوپژکتیو کاربرد قوه حکم به‌طور کلی (که در بند ۳۵ کشف شد) معطوف است.
۵. این عنصر سوپژکتیو (به‌عنوان عنصری ضروری برای هرگونه شناخت ممکن به‌طور کلی) در همه انسان‌ها از پیش فرض گرفته می‌شود.
۶. بنابراین توافق یک تصور با این شروط قوه حکم باید بتواند به‌نحو پیشین برای هر کس معتبر دانسته شود، به این صورت که باید بتوان لذت یا غایت‌مندی سوپژکتیو تصور برای نسبت میان قوای شناختی در داوری درباره یک ابژه محسوس به‌طور کلی را حقا به هر کس نسبت داد.

استنتاج کانتی و مشکلات آن

به‌نظر می‌رسد: استنتاج کانتی، از طرفی، به‌خاطر ابتناءش به نوعی شرایط ایدئال و تأکید بیش از حدش به نوعی درون‌نگری شخصی (مثل بی‌علگی به‌عنوان پیش‌شرط کلیت، و هم‌چنین تشخیص هماهنگی آزاد قوا)، و از طرف دیگر، به‌خاطر توسل به معیار سوپژکتیو غایت‌مندی بدون غایت در تعریف زیبایی و لذا عدم توفیق آن در ارائه معیاری ابژکتیو برای حکم ذوقی، دست‌خوش چالش‌هایی جدی می‌شود. ابهام در این مسائل سبب شده عده‌ای از مفسران وظایفی را به استنتاج او نسبت دهند و گستره‌ای برای آن تعیین کنند که با توجه به نص خود او در بخش استنتاج و محدودده‌ای که برای آن در نظر گرفته است مناقشه‌برانگیز از آب درمی‌آید. (Crawford, 1974: 73; Elliott, 1968: 244-45). ظاهراً برجسته‌ترین معضل کانت در استنتاج احکام ذوقی آن است که تنها با ابتناء به معیاری سوپژکتیو و در غیاب یک معیار ابژکتیو نمی‌توان در مورد زیبایی برخی آثار صحبت نمود؛ زیرا با فرض این‌که همه انسان‌ها تصور مشترکی از عالم دارند و با از پیش فرض گرفتن حس مشترک، هنوز کاملاً حق داریم بپرسیم که وقتی سازوکار معرفتی در تأمل استتیک از کار می‌افتد، چرا باید انتظار داشت یا طلب کرد که دیگران هم حالتی مشابه به حالت ما

را تجربه کنند و از آن لذت ببرند؟ به عبارت دیگر کانت برای آن که استنتاج خود را کامل کند باید درصدد تصریح این حقیقت باشد که هماهنگی آزاد قوای شناختی در انسان، نوعی هماهنگی خاص و منحصر به فرد است که تنها به وسیله یک رابطه درونی خاص ممکن می‌شود. برای انسان مشاهده همه امور، این هماهنگی آزاد قوای شناختی را ایجاد نمی‌کند. در غیر این صورت، کانت را باید متهم به این اعتقاد دانست که «همه چیز زیباست» (راجرسون، ۱۳۹۴: ۱۱۳-۱۱۲، ۱۳۸، ۱۷۴، ۱۱۸)؛ (Elliot, 1968: 245). پس باید کیفیتی خاص موجود باشد تا این هماهنگی یا حالت ذهنی خاص را ایجاد کند. این اشاره به منشاء اعلائی لذت ایجاد شده سبب می‌شود تا طرح بحث از کلیت احکام ذوقی با فراغ بال بیش‌تری انجام شود. پس توجیه ادعای کلیت احکام ذوقی بر مبنای شرایط صرفاً سوژکتیو و صوری و بدون توجه به کیفیتی ابژکتیو، بحث کلیت را به مخاطره می‌اندازد. تلاش برای یافتن راهی برای کشف آن معیار ابژکتیو به منظور تبیین استدلال کانت برای توجیه احکام استتیک با عث شده خطوط تفسیری متفاوتی درباره استنتاج او شکل بگیرد و برخی مفسران را بر آن دارد، حتی به قیمت فراوری از نص خود کانت در محدوده متنی خود او در استنتاج و با دست‌یازی به ملاحظات او درباره ایدئال زیبایی، علاقه‌های عقلی، بیان ایده‌ها و به طور کلی ارتباط زیبایی با اخلاق، پاسخی برای این مسائل دست‌وپا کنند.

بر همین اساس برخی شارحان (که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد) بر آن هستند که کانت وظیفه سنگینی به استنتاج محول کرده که نهایتاً هم نمی‌تواند در بخش استنتاج از عهده تکمیل آن برآید و لذا مجبور شده، روا یا ناروا، دست به دامن بخش دیالکتیک و مباحث اخلاقی آن شود. اما گروهی از مفسران نیز با تکیه بر گفته‌های خود کانت و وظیفه معتدل و مشروطی که به‌زعم ایشان، او برای این استنتاج قائل شده است، آنها کوشیده‌اند خوانشی باورپذیرتر از دعاوی او داشته باشند و با اتکا به مباحث معرفت‌شناختی بندهای ۱ تا ۴۰ (علی‌الخصوص بندهای ۹، ۲۱ و ۳۸) متن خود او، این استنتاج را ارزیابی کنند. (Allison, 2001: 35-36; Guyer, 1979: 278; Kraft, 1992: 77-8) در ادامه تنها به قرائت اخلاقی از استنتاج خواهیم پرداخت، قرائتی که به طور کلی معتقد است که کانت تلاش می‌کند تا با منحصر کردن محتوایی آثار زیبا به امور اخلاقی (هم در زیبایی‌های طبیعی و هم در زیبای‌های هنری) نوعی مبنای عینی برای داوری‌های زیباشناختی و به تبع آن توافق حاصل از آن فراهم سازد.

تفسیر هنجاری / اخلاقی

از نظر قائلان به این تفسیر اولاً ادعای حکم ذوقی ادعایی هنجاری ناظر به طلب توافق است و این مطالبه از نوع هنجارمندی اخلاقی است^۱ و ثانیاً به‌خاطر این که کانت معیار ابژکتیوی در بخش تحلیل ارائه نمی‌دهد، لذا استنتاج در این بخش کامل نمی‌شود و تکمیل آن تا بخش دیالکتیک، به‌انضمام بخش ضمیمه‌ای «در باب روش‌شناسی ذوق» (§۶۰) به تعویق می‌افتد. به‌عبارت دیگر، طبق این تفسیر، کانت مباحث بخش پایانی «نقد قوه حکم استتیک» درباره بیان ایده‌ها و رابطه زیبایی با اخلاق را به‌منظور تکمیل استنتاج و پشتیبانی از آن مطرح کرده است.

قائلان به تفسیر هنجاری / اخلاقی به‌طور کلی معتقدند که مباحث کانت در انتهای «نقد قوه حکم استتیک» درباره بیان ایده‌ها و رابطه زیبایی با اخلاق در راستای تکمیل استنتاج ناکامل و ناموفق او در بخش تحلیل بوده است. از نظر این تفسیر کانت باید اعلام کند که این احساس لذت‌بخش از مشاهده امری معقول و وصف‌ناپذیر در قالب محسوسات یا شهودات متکثر حاصل می‌شود. تنها در این صورت است که او می‌تواند با فراغ بال مدعی کلیت برای احکام ذوقی باشد (Elliott, 1968: 244-245; Crowther, 1989: 41-77).

تفسیرهای اخلاقی از استنتاج به چند دسته تقسیم می‌شود. در میان قائلان به این دیدگاه، از نظر برخی اثر هنری در صورت بیان ایده‌های استتیک و اخلاقی، یا توسل به علاقه‌های عقلی می‌تواند حامل کلیت باشد. برخی هم با پیش‌کشیدن بحث معیار ذوق به ایدئال زیبایی توسل می‌جویند. در ادامه این دیدگاه‌ها مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند.

تفسیر الف

مطابق با تفسیر الف کانت برای تکمیل استنتاج خود ناگزیر به برقراری ارتباط میان زیبایی و اخلاق است. بهترین شیوه برای تبیین رابطه استتیک با اخلاق از طریق هماهنگی آزاد است. یکی از نقاط قوت این تفسیر آن است که به طرح کلی کانت در نقد سوم تکیه دارد، یعنی طرحی که اتفاق نظر گسترده‌ای درباره آن بین مفسران دیده می‌شود، مبنی بر این که احکام استتیک ذوقی مبتنی بر لذت حاصل از هماهنگی آزاد خیال و فاهمه‌اند. با این وصف، لازم است کانت نشان دهد که تجربه استتیک ضرورتاً به لحاظ اخلاقی ارزشمند است و اگر لذت ناشی از هماهنگی آزاد همان تجربه استتیک باشد (که به نظر می‌رسد چنین است)، پس باید نشان دهد که لذت‌بردن از هماهنگی آزاد اخلاقاً ارزشمند است یا به عبارت دیگر، برای حیات اخلاقی ما مهم است (راجرسون، ۱۳۹۴: ۱۳۵، ۱۳۷).

کانت باید به دنبال راهی برگردد تا توضیح دهد هماهنگی آزاد چگونه لذت‌بخش است و چرا این معیار مشکل «هر چیزی زیباست» را ایجاد نمی‌کند. بر اساس تفسیر الف، توسل به ایده‌های استتیک می‌تواند این مسئله را تبیین کند. عبارتی کلیدی از بند ۴۲ (در باب علاقه عقلی به زیبا) در این جا حائز اهمیت است: اما عقل هم‌چنین علاقه دارد که ایده‌ها (که علاقه‌ای بی‌واسطه به آن‌ها را در احساس اخلاقی برمی‌انگیزد) از واقعیتی ابژکتیو نیز برخوردار باشند، یعنی طبیعت لاقول اثری یا علامتی حاکی از این که فی‌نفسه حاوی مینایی برای پذیرش توافق قانون‌مند محصولاتش با رضایت کاملاً بی‌علاقه ماست، نشان دهد... از این رو عقل باید به هر بیانی از جانب طبیعت درباره توافقی از این نوع علاقه‌مند باشد. در نتیجه سوژه نمی‌تواند درباره زیبایی طبیعت به تعمق پردازد بدون این که در همان حال خود را به آن علاقه‌مند بیابد. اما این علاقه خویشاوند علاقه اخلاقی است و کسی که چنین علاقه‌ای به زیبایی‌های طبیعت داشته باشد، فقط تا جایی می‌تواند چنین علاقه‌ای داشته باشد که قبلاً علاقه خویش به خیر اخلاقی را کاملاً استوار کرده باشد. (کانت، ۱۳۸۱: ۲۳۴)

یکی از مهم‌ترین نکاتی که در متن فوق بیان می‌شود پیشنهاد برای حل این مسئله است که چگونه زیبایی (به‌مثابهٔ هماهنگی آزاد) هدف حکم را به شیوه‌ای متفاوت از داوری مفهومی معمولی محقق می‌سازد. از طرفی هم، ایده‌هایی که کانت در این متن به آن‌ها اشاره می‌کند بی‌تردید ایده‌های استتیک‌اند. نظریهٔ بیان ایده‌ها می‌تواند این مسئله را توضیح دهد که ایده‌های استتیک چگونه می‌توانند برای حکم به‌نحو سوپژکتیو غایت‌مند باشند. از آن‌جا که می‌توان شیء استتیک را به‌عنوان بیان‌گر ایده تفسیر کرد، پس می‌توان آن را نمایش‌دهندهٔ نوعی نظم (غیرمفهومی) دانست. بدین ترتیب ارزیابی زیبایی به‌عنوان بیان‌گر ایده، نمونه‌ای از هماهنگ‌سازی آزادانه (غیرمفهومی) خیال و فاهمه است (Guyer, 1993: 46-70). ارزیابی زیبایی به‌عنوان بیان ایده‌ها هدف حکم را محقق می‌سازد و از همین رو لذت‌بخش است (راجرسون، ۱۳۹۴: ۱۳۳).

تلقی هماهنگی آزاد به‌عنوان بیان ایده‌ها به فهم این مسئله کمک می‌کند که چگونه شیء می‌تواند بدون به‌کارگیری مفاهیم (یا غایات) به‌نحو سوپژکتیو غایت‌مند باشد. برای آن که کثرت خیال به‌نحو سوپژکتیو غایت‌مند باشد، باید مطابق با فاهمه (قوهٔ قواعد) باشد. علی‌رغم آن که این انطباق با قوهٔ قواعد، با لازمهٔ هماهنگی آزاد سازگار است، باید بدون مفاهیم صورت پذیرد. در واقع نظریهٔ بیان ایده‌ها به کانت اجازه می‌دهد تا ارزیابی استتیک را (به‌واسطهٔ این تفسیر که ایده‌ها و نه مفاهیم کثرت را منظم می‌کنند) همان نائل‌شدن به غایت حکم بدانند، در حالی که این نوع ارزیابی فارغ از مفاهیم است (همان: ۱۳۴). بر اساس این تفسیر، لذت استتیک ناشی از بیان ایده‌های استتیک است. ما به‌لحاظ استتیک شیئی را لذت‌بخش می‌یابیم، نه صرفاً به این دلیل که با هدف حکمی کلی ما، یعنی همان یافتن کثرات حسی سامان‌بندی‌شده، سازگار است، بلکه معقول‌تر آن است که بگوییم در زیبایی، بیان مفاهیمی را می‌توان یافت که به شیوهٔ دیگر بیان‌شدنی نیستند. کانت معتقد است که عقل علاقه دارد که... ایده‌ها... واقعیتی ابژکتیو داشته باشند (کانت، ۱۳۸۱: ۲۳۴). نهایتاً ما تحقق علاقه را در تأمل استتیک لذت‌بخش می‌یابیم. پس نظریهٔ بیان ایده‌ها دو مشکل مطرح‌شده برای شرح کانت از لذت ناشی از هماهنگی آزاد را برطرف می‌کند: این نظریه توضیح می‌دهد که چگونه نوعی هماهنگی وجود دارد که فارغ از نظم مفهومی است - نظم موجود در این هماهنگی ناشی از یک ایده است. این نظریه همچنین توضیح می‌دهد که چرا این هماهنگی و نه الزاماً هرگونه هماهنگی دیگر، لذت‌بخش است - این هماهنگی می‌تواند مفهومی را بیان کند که به شیوه‌ای دیگر و با روش‌های معمولی بیان‌شدنی نیست (راجرسون، ۱۳۹۴: ۱۳۵).

حال، با این اوصاف، باید دید نظریهٔ بیان ایده‌های استتیک‌ای چگونه به‌کار تبیین نسبت زیبایی با اخلاق می‌آید. تفسیر قانع‌کننده از نسبت این دو باید بتواند دو خصلت جدی دیدگاه کانت را با هم جمع کند: ۱. لذت ذوقی لذت ناشی از هماهنگی آزاد است که برای قوهٔ حکم به‌نحو سوپژکتیو غایت‌مند است؛ ۲. این نوع لذت اخلاقاً ارزشمند است. به‌عبارت دیگر، ادعای مطلوب کانت این است که در کثرت تجربهٔ استتیک چیزی وجود دارد که به‌لحاظ اخلاقی مهم است و آن همان لذت ناشی از غایت‌مندی صوری یا سوپژکتیو است.

همان‌طور که گفته شد، بیان ایده‌های استتیک (به‌مثابه زیبایی) نوعی غایت‌مندی سوژکتیو است. پس، بیان ایده‌های استتیک مهم است: مهم است که این ایده‌ها «دارای واقعیت ایزکتیو باشند» (کانت، ۱۳۸۱: ۲۵۳)، زیرا ما را به «امر فوق محسوس» یا حتی «فرولایه فوق محسوس انسانیت» (همان: ۲۸۹-۲۸۸) مرتبط می‌سازند. با این وصف، اکنون می‌توان به‌خوبی دریافت چرا کانت در بند ۵۹ تصور می‌کند زیبایی سمبل اخلاق است (راجرسون، ۱۳۹۴: ۱۳۶). از آنجایی که ما باید به تحقق قانون اخلاق امیدوار و علاقه‌مند باشیم کانت تصور می‌کند که ایده‌های عقل در عالم قابل تحقق‌اند. تفسیر عالم به-صورتی که تابع ایده‌های ماست، نزد کانت همان ملاحظه طبیعت به‌گونه‌ای است که فرولایه فوق محسوس انسانیت ما را پشتیبانی می‌کند. به‌عبارت دیگر، شرط ضروری عمل مطابق با قانون اخلاق این فرض است که طبیعت می‌تواند محصول قصدیت یا همان ایده‌های ما باشد. پس با در نظر گرفتن اهمیت این دیدگاه اخلاقی کانت که می‌توان طبیعت را ماحصل ایده‌های خود دانست، اینک بهتر می‌توان فهمید که چرا او معتقد است زیبایی به‌عنوان بیان ایده‌های استتیک، اخلاقاً ارزشمند است؟ ما به‌عنوان عاملان اخلاقی باید به طبیعتی علاقه‌مند باشیم که تابع ایده‌های ماست و چون یکی از مقدمات بنیادی نظریه اخلاقی کانت این است که می‌توان طبیعت را به‌عنوان محصول ایده‌ها مشاهده کرد، پس پی‌بردن به این‌که تجربه تابع ایده‌های ماست، این هدف را محقق می‌سازد و نتیجتاً لذت‌بخش است (زیرا به‌طور کلی، تحقق هدف امری لذت‌بخش است). وانگهی، چون این همان تحقق لذت‌بخش هدف اخلاقی ماست، کانت معتقد است می‌توان به‌طور قطع ادعا کرد که زیبا سمبل خیر اخلاقی است (همان: ۱۳۸).

بدین ترتیب نمی‌توان به‌طور معقول ادعا کرد که هر شیئی زیباست، زیرا با آن‌که همه اشیاء به‌نحوی از انحاء منظم‌اند، ولی تنها برخی از آن‌ها به‌عنوان بیان ایده‌ها نظم‌پذیرند؛ ثانیاً، می‌تواند توضیح دهد چرا کانت تصور می‌کند ارزیابی زیبایی با حیات اخلاقی ما مرتبط است؟ اگر ما به‌عنوان عاملان اخلاقی حقیقتاً باید از این واقعیت لذت ببریم که طبیعت تابع ایده‌های ماست، پس باید از تفسیر طبیعت و هنر به‌عنوان بیان‌گر ایده‌های استتیک هم لذت ببریم.

ظاهراً کانت معتقد است که تنها ارزیابی زیبایی طبیعی به‌لحاظ اخلاقی ارزشمند است، اگرچه خود او معتقد است هم هنر و هم طبیعت می‌توانند بیان‌گر ایده‌های استتیک باشند، زیرا تمایز بین طبیعت و هنر در شرح کانت رنگ می‌بازد، زیرا او هنر (مخصوصاً هنر زیبا) را محصول نبوغ می‌داند. کانت تا اندازه‌ای همانند رمانتیک‌ها معتقد است که «نبوغ یک استعداد ذهنی فطری است که طبیعت از طریق آن به هنر قاعده می‌بخشد» (کانت، ۱۳۸۱: ۲۴۳)، لذا زیبایی هنری (خصوصاً هنر نبوغ) نوع خاصی از زیبایی طبیعی است. در نتیجه اگر به‌راستی کانت اهمیت اخلاقی ارزیابی استتیک را این‌گونه توضیح می‌دهد که طبیعت تابع عمل کردن ما مطابق با ایده‌هاست و زیبایی این تبعیت را به‌واسطه توانایی‌اش برای بیان ایده‌های استتیک نشان می‌دهد، پس علی‌رغم آن‌چه گاهی خود او می‌گوید، هم زیبایی طبیعی و هم هنر به‌لحاظ اخلاقی ارزشمندند (راجرسون، ۱۳۹۴: ۱۴۱). با این اوصاف، وقتی او در بند ۵۹، زیبا را سمبل خیر اخلاقی معرفی می‌کند، هم ایزه‌های زیبایی طبیعی را مدنظر دارد و هم ایزه‌های زیبایی هنری را.

پس مطابق با تفسیر حاضر بیان هماهنگی آزاد عبارت است از بیان ایده‌ها. «بیان ایده‌ها، علاقه‌ای عقلی را برآورده می‌کند به این معنا که ابژه‌ای که بیان‌گر یک ایده است، ابژه‌ای است با چنان نظم و سامانی که نظر ما را به ایده‌های عقلی جلب می‌کند» (همان: ۱۶۰). در نتیجه، چون ما علاقه‌ای عقلی به داوری ابژه به‌عنوان ابژه‌ای سامان‌یافته به‌وسیله ایده‌ها داریم، حق داریم از دیگران طلب کنیم که با حکم ذوقی ما موافقت کنند، زیرا اگر آن‌ها با حکم ما موافقت نکنند نمی‌توانند از عهده درک و تحسین ایده‌های مزبور برآیند و لذا از عهده تحقق آن علاقه عقلی نیز برنخواهند آمد (همان). به بیان صریح‌تر، ابژه‌های خاص (ابژه‌هایی که هماهنگی آزاد را ایجاد می‌کنند) منشاء یک علقه عقلی‌اند و تحقق علائق به‌طور کلی لذت‌بخش است

تفسیر ب

مطابق با تفسیر ب نیز تلاش‌های کانت برای استنتاج در بخش تحلیل امر زیبا کامل نمی‌شود و لذا برای پشتیبانی از ادعای اعتبار بیناسوبژکتیو حکم ذوقی اصلاً غیرمعقول نیست اگر به دنبال چیزی فراتر از پیوندهای ذوق با نظریه معرفت کانت باشیم. بهترین جا برای یافتن این پشتیبانی، پیوندهایی است که کانت بین حکم استتیک و اخلاق برقرار می‌کند. این تفسیر در دفاع از قرائت خود به دو فقره مهم از نقد سوم استناد می‌کند:

- کانت در بند ۲۲ بیان می‌دارد که مبنای حکم استتیک نه در شرایط ضروری امکان تجربه، بلکه می‌تواند در «اصل عقلی باز هم عالی‌تری» باشد که «آن را فقط تبدیل به اصلی تنظیمی برای ما می‌کند تا حس مشترکی را برای اغراض عالی‌تر در ما ایجاد کند» (کانت، ۱۳۸۱: ۱۵۰). قرائت طبیعی این متن آن است که مبنای نهایی حکم استتیک می‌تواند در عقل عملی باشد. بنابراین، طبق این قرائت، کانت برای تکمیل استنتاج پیشنهاد می‌دهد که توجیه کامل ادعای ذوق مبنی بر اعتبار بیناسوبژکتیو، مستلزم ارجاع به عقل عملی است.

- کانت در پاراگراف آخر بند ۴۰ بیان می‌کند که «اگر می‌توانستیم بپذیریم صرف انتقال‌پذیری کلی یک احساس باید فی‌نفسه حامل علاقه‌ای برای ما باشد (مع‌هذا حق نداریم آن را از سرشت قوه حکمی صرفاً تأملی نتیجه بگیریم)، می‌توانستیم توضیح دهیم چرا احساس موجود در حکم ذوقی هم‌چون تکلیفی برای هر کس فرض شود» (همان: ۲۲۸). از متن مذکور صراحتاً برمی‌آید که روشی که حکم استتیک لذت را هم‌چون یک تکلیف از دیگران طلب می‌کند نمی‌تواند صرفاً به لحاظ معرفت‌شناختی یا بر اساس صرف خصلت آن به‌مثابه حکم تأملی تبیین شود. در عوض باید برای تبیین این مطالبه به نوعی علاقه متوسل شویم. البته چنین علاقه‌ای نمی‌تواند علاقه‌ای خصوصی یا شخصی باشد. بنابراین تنها امکان باقی مانده آن است که مطالبه لذت از دیگران باید دارای مبنایی در علاقه عقلی/ اخلاقی باشد.

این اشارات کانت به اصول عالی‌تر عقل و تکلیف اخلاقی در رابطه با احکام استتیک، برخی مفسران را به این تصور واداشته که استنتاج کانت تنها با تمسک به اخلاق تکمیل می‌شود. با توجه به همین استدلال، برخی از قائلین به این تفسیر معتقدند که استنتاج کانتی طی پنج مرحله، از «استنتاج تجربی» در

دقایق چهارگانه آغاز می‌شود و تا بخش «آنتی‌نومی ذوق» ادامه می‌یابد. استنتاج تجربی «چگونگی باور ما به اعتبار کلی احکام ذوقی و چیستی مبناهای تجربی ادعای اعتبار کلی این احکام، یعنی آگاهی ما از بی‌علگی احکام‌مان» را تصریح می‌کند (Crawford, 1974: 61). و در آنتی‌نومی از «دو قضیه ظاهراً ناسازگار در رابطه با «منطق» احکام ذوقی بحث می‌شود: چگونه حکمی غیرمفهومی، یعنی حکمی که مبتنی بر لذتی حساً احساس شده است، می‌تواند به‌طور ضمنی مدعی اعتبار کلی باشد و توافق را از همگان مطالبه کند.» پاسخ به این سؤال، همان «استنتاج» احکام ذوقی، یعنی توجیه حقانیت آن‌ها به‌عنوان قسمی از احکام خواهد بود (ibid). بدین ترتیب استنتاج موردنظر طی پنج مرحله این‌گونه پیش می‌رود:

۱. انتقال‌پذیری کلی احساس توسط احکام ذوقی فرض گرفته یا مسلم دانسته می‌شود، زیرا در غیر این صورت، با توجه به تحلیل احکام ذوقی به‌عنوان احکام استتیک و غیرمفهومی، ادعای اعتبار کلی حکم ذوقی قابل توجیه نخواهد بود؛ ۲. چنین انتقال‌پذیری کلی‌ای تنها می‌تواند مبتنی بر شرایطی باشد که شناخت به‌طور کلی را ممکن می‌سازد - هماهنگی قوای شناختی فاهمه و خیال؛ ۳. این هماهنگی قوای ابژکتیو باید مبتنی بر غایت‌مندی سوژکتیو صوری ابژه‌ای معین باشد؛ ۴. انتقال‌پذیری کلی حالت ذهنی یا احساس لذتی که مبتنی بر تجربه این غایت‌مندی صوری است، حس مشترک را پیش‌فرض می‌گیرد؛ و ۵. این شرط باید در همه انسان‌ها فرض گرفته شود، زیرا در غیر این صورت هیچ مبنایی و لذا هیچ توجیهی برای این انتقال‌پذیری، و هم‌چنین شناختی که عملاً شاهد انتقال‌پذیر بودن آن هستیم در دست نخواهیم داشت. (ibid: 125)

مرحله پنجم متضمن «توجیه حق ما در مطالبه توافق از دیگران و سرزنش آن‌ها در صورت نداشتن ذوق» است (ibid: 145). قرائت فوق، برای تبیین این توجیه به رابطه سمبلیک بین زیبایی و اخلاق در بخش‌های پایانی نقد متوسل می‌شود. طبق این قرائت اول، با توجه به عبارات پایانی بند ۴۰ (که در بالا ذکر شد) چنین می‌آید: «اهمیت کامل حکم ذوقی صرفاً با این استنتاج که مبنای حکم، انتقال‌پذیری کلی آن است توجیه نمی‌شود» (ibid: 143)، و «کانت صریحاً در بخش ۴۱ تصریح می‌کند چیزی که برای تکمیل استنتاج لازم است وسیله‌ای برای انتقال از لذت حسی به احساس اخلاقی است... این انتقال، آخرین مرحله استنتاج استعلایی احکام ذوقی است» (ibid).

الیوت به‌عنوان یکی از طرفداران دیدگاه مذکور معتقد است که ذوق مبتنی بر یک احساس مشترک از پیش موجود نیست بلکه مبتنی بر ایده عقل است، که در پیوند با قیاس اخلاقی، انتقال‌پذیری کلی ذوق را به‌مثابه ایده‌ای تنظیمی فرابیش ما می‌نهد... پیوند با اخلاق خودآینی ذوق را از بین نمی‌برد؛ بلکه امکان آن را تضمین می‌کند. اگر قیاسی اخلاقی وجود نمی‌داشت اصلاً احکام ذوقی نمی‌توانستند وجود داشته باشند، بلکه فقط ترجیحات شخصی و احکام ناظر به کمال ابژکتیو وجود می‌داشت (Elliott, 1968: 259).

او در جریان استدلال خود برای این نتیجه‌گیری، از مباحث فوق‌الذکر بندهای ۲۲ و ۴۰ فراتر می‌رود و مدعی می‌شود کانت «به‌وضوح می‌گوید تنها از طریق پیوندی مماثلتی بین امر زیبا و امر خیر است که حکم ذوقی حق دارد مدعی کلیت و ضرورت باشد» (ibid: 255). الیوت به عبارتی از بند ۵۹ نظر دارد که

کانت در آن می‌گوید: «پس من می‌گویم، زیبا نماد خیر اخلاقی است و فقط از این حیث (نسبتی که برای هر انسانی طبیعی است و هر کس آن را از دیگران به‌عنوان تکلیف توقع دارد) است که خوشایند و مدعی توافق هر کس دیگر است» (کانت: ۳۰۶). پس بدین ترتیب احکام ما که دال بر لذت از امر زیبا هستند حتماً می‌توانند خواستار توافق کلی باشند، نه صرفاً به این خاطر که می‌توانند مبتنی بر چیزی باشند که قابلیت انتقال‌پذیری کلی دارد، بلکه به این دلیل که نشانه‌ای از تجربه‌ای هستند که اخلاق را سمبلیزه می‌کند (Crawford, 1974: 156, Elliott, 1968: 260-1). بر این اساس، تنها با تشبیه به نسبتی سمبلیک که کانت در بخش‌های پایانی بین زیبایی و خیر اخلاقی برقرار می‌کند، استنتاج او می‌تواند کامل شود. پس طبق این خوانش، استنتاج تا بند ۶۰، یعنی تا انتهای بخش دیالکتیک، که پیوند بین ذوق و اخلاق تکمیل می‌شود ادامه می‌یابد.

با بررسی مطالب بیان شده روشن می‌شود که تفسیر ب نیز به همان دیدگاه الف معتقد است؛ اما با این تفاوت که این تفسیر به جای تأکید بر ایده‌های زیباشناختی، بر شباهت و مماثلت میان احکام زیباشناختی با احکام اخلاقی می‌پردازد. ما در تجربه زیباشناختی آزادانه از هرگونه تمایل و احساس شخصی چشم‌پوشی می‌کنیم و در اعیان حسی به دنبال رضایت آزاد می‌گردیم. این فرایند تا حدودی به فرایند تجربه اخلاقی و داوری در این حوزه شبیه است. از همین رو می‌توان زیبایی را نماد اخلاق دانست.

تفسیر ج

طبق این تفسیر، کانت برای آن که بتواند نوعی اعتبار کلی برای احکام ذوقی قائل شود و نتیجتاً بتواند برخی از اختلافات ایجاد شده در مورد زیباتر بودن برخی آثار نسبت به آثار دیگر را مرتفع سازد، باید به وجود معیاری درونی معتقد بوده باشد. این که بگوییم از ملاحظه برخی کیفیات نوعی هماهنگی آزاد قوای شناختی برای ما حاصل می‌شود، مشکلات مربوط به اعتبار کلی و اختلافات ایجاد شده را از بین نمی‌برد. با فرض این که همه انسان‌ها به‌واسطه قوای شناختی یکسان، تصور مشترکی از عالم دارند، هنوز کاملاً حق داریم بپرسیم که وقتی موتور معرفتی در تأمل زیباشناختی از کار می‌افتد، زیرا باید از دیگران انتظار داشته باشیم یا طلب کنیم که حالتی مشابه به حالت من را تجربه کنند و از آن لذت ببرند. طبق این تفسیر، تا زمانی که ما تصویری از ایدئال یا حد نهایی زیبایی نداشته باشیم، نمی‌توانیم در بحث از کلیت امیدوار باشیم. این ایدئال در درون هر شخصی وجود دارد و همان آرمان انسانیت است. مطابق با این دیدگاه، در داوری آثار هنری زیبا می‌توان رد پای ارزش‌های اخلاقی بیان‌شده توسط هنرمند را دنبال کرد و با توجه به آن‌ها درباره زیبایی آثار، هم‌چنین زیباتر بودن برخی آثار نسبت به آثار دیگر تصمیم‌گیری کرد، اما در آثار طبیعی زیبا باید به دنبال نوعی شباهت گشت (Savile, 2003: 185-96).

اگرچه کانت در بحث از ایدئال زیبایی نهایتاً اعلام می‌کند که داوری‌های ذوقی اگر با دخالت ایدئال زیبایی صورت بگیرند، داوری‌های محض نیستند (کانت، ۱۳۸۱: ۱۴۰)، ولی بر اساس تفسیر اخیر، کانت باید از ایدئال به‌عنوان معیار استفاده کند. در واقع، طبق این تفسیر، کانت معتقد است که اگر ما بر این باور باشیم که ایدئال باید به‌صورت مستقیم در قالب اعیان زیبا قابل مشاهده باشد، در این صورت داوری ما

محض نخواهد بود، اما اگر باور ما این باشد که تنها به صورت غیرمستقیم و به شکل تمثیلی با ارزش‌های اخلاقی یا، به بیان دقیق‌تر، ارزش‌های متعلق به انسان ایدئال در آثار طبیعی و هنری مواجه می‌شویم، بهره‌گیری از ایدئال زیبایی هیچ مشکلی برای داوری‌های ذوقی ایجاد نمی‌کند. در واقع، طبق این تفسیر، کانت وقتی داوری‌های انجام‌شده از طریق ایدئال زیبایی را غیرمحض می‌داند، مرادش این است که اگر ما به صورت مستقیم به دنبال بیان ایده‌های اخلاقی در آثار طبیعی و هنری باشیم، در این صورت داوری ما صرفاً داوری‌های اخلاقی خواهد بود و نه استتیک. در مقابل اگر تنها به صورت تمثیلی یا غیرمستقیم و از روی شباهت به ظهور ایدئال زیبایی در آثار زیبا نظر داشته باشیم در این صورت حکم ما زیباشناختی محض خواهد بود (Savile, 2003: 185-203).

نتیجه‌گیری

همانگونه که ملاحظه شد تقریباً در تمامی تفاسیر اخلاقی بررسی شده اعتقاد بر آن است که کانت در بخش ۲۰ ذیل عنوان «شرط ضرورت که حکم ذوقی مدعی آن است، ایده‌ای از یک حس مشترک است» به تبیین حس مشترک و استنتاج اولیه دست می‌زند. کانت حس مشترک را در ارتباط با جهت حکم ذوقی مطرح می‌کند. از نظر او تنها در صورت از پیش فرض گرفتن یک حس مشترک است که حکم ذوقی می‌تواند وضع شود. حس مشترک توانایی موجودات انسانی است که انتقال‌پذیری احساس ایجاد شده از هماهنگی قوا را تضمین می‌کند. پس پیش فرض انتقال‌پذیری یک احساس، حس مشترک است. از نظر این شارحان کانت مشاهده می‌کند که مفهوم حس مشترک تضمینی ناکافی برای اعتبار ذوق است به همین دلیل او در بخش‌های ۲۱ و ۳۹ به یک تناسبی از اعیان اشاره می‌کند که در رابطه‌ای درونی سبب تحریک یک قوه ذهنی توسط قوه دیگر می‌شود از نظر شارحان مذکور کانت باید متوجه این نسبت و تناسب خاص در برخی از اعیان باشد. صرفاً با از پیش فرض گرفتن ایده حس مشترک که اصلی تنظیمی است نمی‌توان به انتقال‌پذیری احساس زیباشناختی امیدوار بود. از همین رو برخی از شارحان توسل به علائق اخلاقی و مذهبی در جریان عملکرد سمبولیک تجربه‌ی زیباشناختی، برخی دیگر توسل به ایده‌های زیباشناختی و برخی دیگر تأکید بر ایدئال زیبایی را تأمین‌کننده شرط کافی استنتاج کانتی می‌دانند. در هر صورت تمامی این شارحان معتقدند که توسل به مفاهیم عقلانی استعلایی امر فوق محسوس برای استنتاج ضروری است. از همین روست که کانت پروژه اولیه‌ی خود از استنتاج را (به خاطر عدم کفایت) رها می‌کند و با تبیین مبنای مجددی برای حکم جهت بازسازی استنتاج تلاش می‌نماید. کانت با بحث از علائق عقلی و تجربی در حکم زیباشناختی، فرض حس مشترک را بدون اعتبار تلقی می‌کند. او در بخش ۴۱ صریحاً اعلام می‌کند که حکم ذوقی نباید دارای هیچ علاقه‌ای به عنوان مبنای پیشین‌ایجابی برای خود باشد. بدین ترتیب کانت اعلام می‌کند که داوری زیباشناختی در جامعه و اجتماع صورت می‌پذیرد، اما علی‌رغم آنکه این امر حکایت از علاقه تجربی به امر زیبا دارد، نمی‌تواند مبنای داوری زیباشناختی قرار بگیرد. پس این علاقه که به طور غیر مستقیم از طریق تمایل ما به جامعه به زیبا پیوسته است و در نتیجه

تجربی است به هیچ وجه اهمیتی ندارد. در واقع شارحان اخلاقی کانت بحث از علاقه تجربی را نوعی عزل نظر کانتی از ایده حس مشترک به عنوان مبنای استنتاج تلقی نموده‌اند.

نقطه مشترک و قابل توجه تمامی تفاسیر اخلاقی ارائه شده، نادیده گرفتن بندهای رسمی است که از عناوین آن‌ها صریحا بر می‌آید که کانت به بحث استنتاج پرداخته است. تلاش این مفسران در راستای بسط بحث استنتاج به موضوعاتی از قبیل ارتباط زیبایی با اخلاق ناظر به نوعی عینی سازی و فراهم نمودن محتوای عینی و قابل سنجش برای حکم ذوقی است. از نظر این شارحان این نوع استنتاج علاوه بر آنکه امکان کلیت را تامین و تضمین می‌نماید، بخش اعظمی از نقد قوه حکم را که در آن‌ها بحث رابطه زیبایی و اخلاق طرح می‌شود، معنا دار می‌سازد. باید دقت داشت که این ارجاع به رابطه زیبایی با اخلاق در بحث استنتاج می‌تواند با تصویر کلی کانت از ذوق و قوه حکم و خصوصیات اصلی آنها ناسازگار باشد. در واقع اگر ارتباط با اخلاق را در فرایند داوری زیبایی دخیل بدانیم دیگر چندان نمی‌توانیم از احکام زیباشناختی صرف صحبت نماییم. کانت در بخش ۳۰ نقد قوه حکم صریحا تاکید نموده است که احکام ذوقی صرفا با دریافت صورت سر و کار دارد و در بخش‌های ۲۹، ۳۱ و ۳۷ زیبا را چیزی می‌داند که در داوری صرف و یا با عمل صرف داوری مقدم بر هر مفهومی، خوشایند باشد. پس لذت از زیبا ناشی از تامل صرف است. با توجه به همین نوع داوری توصیف شده به نظر می‌رسد که دخالت دادن هر گونه محتوای اخلاقی در فرایند اصلی داوری، محض بودن حکم زیباشناختی را مختل می‌نماید.

ممکن است شارحان دیدگاه اخلاقی با بیان این نکته در صدد توجیه تفسیر خود بر آیند که کانت با برقراری نوعی ارتباط غیر مستقیم زیبایی با اخلاق در صدد آن است که حکم زیباشناختی را همچنان محض تلقی نماید. بنابر این قید ارتباط میان زیبایی و اخلاق ارتباط مستقیم نیست، از همین رو در داوری زیباشناختی لحاظ نمودن محتوای اخلاقی در کار نیست. این نوع ارتباط تنها بعد از داوری امر زیبا برقرار می‌شود؛ اما مساله‌ای که بلافاصله به ذهن خطور می‌نماید آن است که چگونه این ارتباط بعد از داوری - می‌تواند ضامن کلیت حکم زیباشناختی باشد. چگونه ممکن است ادعای کلیت حکمی را که ناظر به صورت عین استبا مرتبط ساختن زیبایی آن با ایده‌های اخلاقی یا ایدئال درونی توجیه نمود و همچنان بر محض بودن آن نوع داوری معتقد بود. اگر برای توجیه کلیت حکم ذوقی در صدد برقراری ارتباط (ولو غیر مستقیم) میان زیبایی با اخلاق باشیم حکم زیباشناختی ما مشروط خواهد بود. این در حالی است که کانت در بخش ۷ دیباچه و بخش ۳۱ نقد قوه حکم معتقد است که حکم خود آیین (Autonomous) است؛ یعنی قوه حاکمه با تکیه بر اصل پیشین خود برای خودش قانونی جهت تامل درباره طبیعت مقرر می‌دارد. به عبارت دیگر فاعل داوری در داوری‌های زیباشناختی تنها و تنها بر احساس لذت یعنی ذوق خود او استوار است. کلیت حکم ذوقی مبتنی است بر خود آیینی فاعل داوری بالنسبه به احساس لذت (از تصویری معین) یعنی بر ذوق خود او. از همین روی به نظر می‌رسد که دخالت دادن هر عامل دیگری در داوری ذوقی خود بنیادی این قوه را مختل می‌نماید.

از طرف دیگر حتی با فرض درستی دیدگاه اخلاقی در مورد استنتاج همچنان بحث از کلیت احکام ذوقی و اختلافات ایجاد شده در میان افراد همچنان به قوت خود باقی است. اگر بپذیریم که ابژه‌های زیبا (اعم از ابژه‌های طبیعی و هنری) به دلیل تجسم نمادین و غیر مستقیم ایده‌های عقلی و اخلاقی، زیبا داوری می‌شوند، همچنان این مساله حل نشده باقی می‌ماند که این ابژه‌ها کدام مفهوم مشخص اخلاقی را نمایش می‌دهند. آیا نمی‌توان به جای ایده‌ی عصمت ایده صمیمیت را از سفیدی گل زنبق درک و دریافت کرد. در واقع مفسران اخلاقی بر آن بودند تا با ارتباط دادن زیبایی با ایده‌های اخلاقی نوعی عینیت و در نتیجه کلیت را برای احکام زیباشناختی فراهم سازند، اما غافل از اینکه اعیان زیبا می‌توانند مفاهیم متفاوت اخلاقی را به نمایش در آورند.

پی‌نوشت‌ها

۱- برخی از شارحان برای اثبات ادعای هنجارمندی به عباراتی از بند ۷ نقد قوه حکم اشاره می‌کنند و معتقدند که کانت در آنجا در بحث از کلیت احکام ذوقی، توافق حکم ذوقی را از دیگران «طلب می‌نماید». طلب کردن متفاوت از انتظار داشتن است. از همین رو طلب توافق از دیگران حیث هنجاری دارد. (برای مطالعه بیشتر رک: راجرسون، ۱۳۹۴: ۳-۱۵۲)

References

- Allison, Henry (2001) *Kant's Theory of Taste: a Reading of the Critique of Aesthetic Judgment*, Cambridge.
- Crawford, Donald, (1974) *Kant's Aesthetic Theory*, Madison: The University of Wisconsin Press.
- Crowther, Paul, (1989) *The Kantian Sublime, from morality to Art*, Oxford: Oxford University Press.
- Elliott, R. K., (1968) "The Unity of Kant's 'Critique of Aesthetic Judgment'," in *British Journal of Aesthetics Vol. 8, pp. 244-259*.
- Guyer, Paul, (1993) *Kant and the Experience of Freedom, Essays on Aesthetics and Morality*, New York and Cambridge: Cambridge University Press.
- Kemal, Salim, (1986) *Kant and Fine Art*, Oxford: Clarendon.
- Kemal, Salim, (2002) *Kant's Aesthetic Theory: An Introduction*, London: MacMillan.
- MacMillan, Claude, (1985) "Kant's Deduction of Pure Aesthetic Judgments," *Kant-Studien, Vol. 76, pp. 43-54*.
- Savile, Anthony, (2003) "Kant and the ideal of beauty", in *Art and Morality*, eds. Jose Luis and Sebastian Gardner, Routledge, pp.185-204.